

## در باب ترجمه فلسفه

مصطفی ملکیان

در این مقاله نویسنده به سه پرسش مجله در باب ترجمه فلسفه پاسخ می‌دهد: ۱. در وضعیت کنونی ایران چرا باید فلسفه ترجمه کنیم؟ ۲. کدام فلاسفه اولویت دارند؟ ۳. به چه شیوه باید ترجمه کنیم؟

در پاسخ به پرسش اول شما، بهتر است که فلسفه به‌عنوان یک فرایند را از فلسفه به‌عنوان یک فرآورده متمایز کنم. فلسفه به‌عنوان یک فرایند، که از آن به «فلسفه‌ورزی» تعبیر می‌شود، فعالیت ذهنی است که می‌توان به آن نام «تعقل» یا «استدلال‌گری» داد، یعنی جویای دلیل بودن، برای هر ادعایی مطالبه دلیل کردن، و خود سخن بی‌دلیل نگفتن. فلسفه به‌عنوان یک فرآورده، حاصل تعقل‌ها و استدلال‌گری‌های فلسفه‌ورزان است که در کتاب‌ها، رسائل و مقالات آنان آمده است و می‌توان از طریق مطالعه آثارشان از آن باخبر و مطلع شد.

آنچه از طریق ترجمه آثار فلسفی به زبان فارسی به جامعه و فرهنگ ما انتقال می‌یابد، البته، فلسفه به‌عنوان یک فرآورده است؛ اما ما به فلسفه به‌عنوان یک فرایند، نیز سخت محتاجیم. از این‌رو اشاره به فلسفه‌ورزی را نیز لازم دیدم. فلسفه بیش و پیش از هرچیز، به آدمی استقلال فکری خوداندیشی می‌دهد و همین خوداندیشی است که ما را از دوازده آفت فکری عظیم و

خطر خیز که مبتلا به جامعه و فرهنگ ما شده‌اند رهایی

---

آنچه از طریق ترجمه آثار

فلسفی به زبان فارسی به

جامعه و فرهنگ ما انتقال

می‌یابد، البته، فلسفه

به‌عنوان یک فرآورده

است؛ اما ما به فلسفه

به‌عنوان یک فرایند، نیز

سخت محتاجیم.

---

می‌دهد: تعصب، جزم و جمود، پیش‌داوری، انحصارگرایی، آرزوآندیشی خرافه‌پرستی و القاء‌پذیری، تلقین‌پذیری، تعبد، تقلید، تبعیت از افکار عمومی و سوگیری منفعت‌طلبانه. افزون‌بر این فلسفه‌ورزی است که آدمی را به عقلانیت (nationality) و معقولیت (reasonableness) راه‌بر می‌شود: «عقلانیت» به معنای گزینش کارآمدترین وسائل برای نیل به یک هدف؛ و «معقولیت»، به معنای ایجاد و حفظ رابطه‌ای منصفانه میان خود و دیگران و، به تعبیر دیگر، بیطرفی و انصاف در ارتباطات و مناسبات با دیگران.

و اما فلسفه به عنوان فرآورده که سؤال شما ناظر به آن است، یعنی آثار فلسفی بازمانده از فیلسوفان شرق و غرب و قدیم و جدید. نخست، ببینیم که محتوای آثار فلسفی چیست و با مطالعه این آثار از چه اموری باخبر و مطلع می شویم. درباره محتوای آثار فلسفی یا، به تعبیر دیگر، کارکرد فلسفه، تا آنجا که من استقصا و شمارش کرده‌ام، لااقل یازده رأی وجود دارد:

۱) فلسفه به امور نهایی می پردازد، اعم از امور نهایی مربوط به کل عالم و امور نهایی مربوط به تقدیر و سلوک انسان‌ها، فلسفه به حل مسائل بنیادین هستی، جهان و زندگی می پردازد.

۲) فلسفه به انحای مختلف طبقه‌بندی موجودات این جهان با هر جهانی می پردازد. فلسفه بزرگ‌ترین و کلی‌ترین تقسیم‌بندی‌ای را که از موجودات می توان کرد بر عهده دارد. تقسیم‌بندی‌های کوچک‌تر و جزئی‌تر کار علوم تجربی و علوم تاریخی‌اند.

۳) فلسفه حقایق و بواطن جهان هستی را مکشوف می دارد و حال آنکه علوم تجربی (اعم از طبیعی و انسانی) و علوم تاریخی فقط به کشف پدیده‌ها و ظواهر جهان توفیق می یابند. سروکار این علوم با نموده‌ها (Phenomena) است و سروکار فلسفه با بودها (noumena).

۴) کارکرد فلسفه کشف واقعیات و قوانین غیرتجربی و غیرتاریخی است، یعنی کشف واقعیات و قوانینی که با روش‌های تجربی و تاریخی مکشوف شدند ولی قابل نفی و اثبات نیستند و علوم تجربی و تاریخی درباره آنها ساکت و صامت‌اند. فلسفه این واقعیات و قوانین را فقط از طریق تأمل و تفکر و تعقل کشف می کند و نه از طریق حواس. معرفتی است پیشینی و عقلی و نه پسینی و حسی.

۵) علوم تجربی و تاریخی به ما معرفت می دهند و حال آن‌که فلسفه معلوم می کند که به چه اموری و با چه روش‌هایی می توانیم یا نمی توانیم کسب معرفت کنیم.

۶) علوم تجربی فقط امور واقع را کشف می توانند کرد و فقط فلسفه است که می تواند ارزش‌ها و نیز تکالیف را معلوم دارد.

۷) کارکرد فلسفه تحلیل مفاهیم، گزاره‌ها، نظریات و روش‌های علوم تجربی و تاریخی است. فلسفه ناظر بر این علوم است و پیش‌فرض‌های تصویری و تصدیقی آن‌ها را برمی رسد و صحت و سقمشان را می کاود. به این لحاظ، همه علوم دیگر به فلسفه نیازمندند.

۸) علوم تجربی و تاریخی اطلاعات و داده‌هایی در اختیار ما می گذارند که فلسفه آنها را تبیین می کند و، از این راه، به تفسیر جهان دست می یازد. تفسیر جهان برعهده فلسفه است.

۹) تغییر جهان (البته جهان انسانی) برعهده فلسفه است. فلسفه باید تعیین کند که عالم انسانی در چه جهاتی دگرگون شود.

۱۰) کارکرد فلسفه در مانگری ذهن و روان آدمی است. فلسفه بیش از آنکه یک علم باشد

یک فن است و به کار بهبودبخشی ذهن و روان انسان‌ها می‌آید. فلسفه طب روحانی است. (۱۱) فلسفه یک شیوه زندگی است، درست چنان‌که سیر و سلوک عرفانی، دین‌داری، اخلاقی زیستن، یا لذت‌جویی یک شیوه زندگی است. فلسفه از سنخ عمل و مهارت است، نه از سنخ نظر و معرفت.

بیشتر این یازده کارکردی که متفکران برای فلسفه قائل شده‌اند، با هم قابل جمع‌اند، بدین معنا که می‌توان، در آن واحد، دو یا سه یا چند کارکرد از آن کارکردها را برای فلسفه پذیرفت. به هر تقدیر، و با هر کارکردی که برای فلسفه قائل باشیم، جامعه و فرهنگ ما به ترجمه متون فلسفی احتیاج وافر دارد. آنچه از مطالعه آثار فلسفی‌ای که، در بیش از دوازده قرن اخیر، در فرهنگ ما نوشته شده‌اند برمی‌آید این است که گویی نویسندگان این آثار، اولاً، برای فلسفه فقط کارکردهای اول و دوم را قائل بوده‌اند و، ثانیاً، از خیل عظیم آثار فلسفی فیلسوفان پیش از خود فقط از آثار ارسطو و تا حدی افلاطون و نوافلاطونیان باخبر بوده‌اند و استفاده کرده‌اند و، ثالثاً، به روش استدلال فلسفی، که روشی یکسره عقلی است، التزام کامل نداشته‌اند، بدین معنا که در مقام استدلال و اتخاذ رأی هم پاس عقل را می‌داشته‌اند و هم پاس متون مقدس دینی و مذهبی خود را؛ و، از این حیث، آنچه بر جای گذشته‌اند بیش از آنکه فلسفه باشد کلام و الهیات فلسفی است.

ترجمه آثار فلسفی فیلسوفان شرق و غرب و قدیم و جدید این سه عیب و نقص فرهنگی را رفع می‌تواند کرد. هم ما را از کارکردهای عدیده فلسفه باخبر و بهره‌مند می‌سازد؛ هم بی‌بهرگی و محرومیت‌مان از فواید و ثمرات ده‌ها قرن تفکر فلاسفه را از میان برمی‌دارد و هم واقفمان می‌کند به اینکه سیر آزاد عقلی، و نه سیر عقل در مسیر ازپیش‌تعیین‌شده، چه مشکل‌گشایی‌ها و رهایی‌بخشی‌ها می‌تواند داشت.

رفع این عیب و نقص جامعه و فرهنگ ما را از تک‌آوایی و تنگ‌نظری و بسته‌ذهنی نجات می‌دهد، یعنی از اینکه بینداریم که به هر موضوع فقط به یک روش می‌توان و باید پرداخت، هر مسئله‌ای را فقط از یک راه می‌توان و باید حل کرد، و هر مشکلی را فقط به یک نحو می‌توان و باید رفع کرد، به گمان من، تک‌آوایی بزرگ‌ترین مصیبت یک جامعه و فرهنگ است و یگانه راه نجات از آن فلسفه‌ورزی (فلسفه به‌عنوان فرایند) است و مهم‌ترین عامل تشویق‌کننده به فلسفه‌ورزی مواجهه با آثار فلسفی (فلسفه به‌عنوان فرآورده) است،

---

**در مقام استدلال و اتخاذ  
رأی هم پاس عقل را  
می‌داشته‌اند و هم پاس متون  
مقدس دینی و مذهبی خود  
را؛ و، از این حیث، آنچه بر  
جای گذشته‌اند بیش از آنکه  
فلسفه باشد کلام و الهیات  
فلسفی است.**

---

درست چنان‌که در یک نمایشگاه اتومبیل یا در یک رستوران فقط در صورتی به خود رجوع می‌کنیم و به تأمل و تفکر و محاسبه و سبک و سنگین کردن می‌پردازیم که با بیش از یک اتومبیل یا بیش از یک غذا مواجه شویم. یک اتومبیل یا یک غذا تأمل و تفکر نمی‌طلبد. هرچه احتمال و خطر تک‌آوایی، یعنی ایدئولوژیک‌اندیشی، در یک جامعه و فرهنگ بیشتر شود، ترجمه آثار فلسفی متکثر و متنوع ضرورت بیشتر می‌یابد، زیرا یگانه پادزهر ایدئولوژیک‌اندیشی فلسفه‌ورزی و فلسفه‌دانی است.

در پاسخ به پرسش دوم، من برای گزینش یک اثر فلسفی برای ترجمه به زبان فارسی چهار ملاک قائلم، که، از آن میان، دو ملاک اول و دوم به محتوای آن اثر مربوط می‌شوند و دو ملاک سوم و چهارم به سبک بیان و نگارش آن:

۱) اثر فلسفی به مشکلات عملی و محسوس و ملموس زندگی بشر پردازد، نه صرفاً مسائل نظری و انتزاعی. مقصودم از «امر عملی و محسوس و ملموس» امری است که زندگی عملی و واقعی من پیش از اینکه سؤالی راجع به آن امر به ذهنم خطور کند با پس از آن فرق کند و/یا پیش از اینکه آن سؤال جواب بیابد با پس از آن فرق کند و/یا فرق کند که جواب آن سؤال p باشد یا q. حرف من این است که ترجمه آثار فلسفی‌ای که به این‌گونه امور می‌پردازند به مراتب اولویت دارد بر ترجمه آثاری که چنین نیستند. به تعبیر دیگر، تا زمانی که مشکلات عملی و محسوس و ملموس بشر رفع نشده‌اند پرداختن به مسائل نظری و انتزاعی، که در عمل و واقعیت زندگی هیچ تأثیری ندارند، نه عقلانی است و مصلحت‌اندیشانه و نه اخلاقی.

۲) اثر به مسائل و مشکلاتی پردازد که جامعه کنونی ایران با آنها بیشترین مواجهه را دارد. ممکن است و احتمال فروان می‌رود که مهم‌ترین و خطرناک‌ترین مسائل و مشکلات جامعه امروز ایران با مهم‌ترین و خطرناک‌ترین مسائل و مشکلات جامعه امروز مثلاً آمریکا یا چین یا سوئد یا سوییس فرق داشته باشند.

۳) نویسنده اثر بیش و پیش از هرچیز دیگر، به جنبه استدلالی اثر اهمیت دهد و از نیروهای باوراننده، نه انگیزاننده، استفاده کند و، برای نیل به این مقصود، به ایضاح هرچه بیشتر مدعیات و تقویت هرچه بیشتر ادله اهتمام ورزد. توسل به احساسات و عواطف خواننده و بهره‌گیری از بیم و امیدهای او تأثیر عمیق و ماندگار نخواهد داشت. برعکس استفاده از نیروهای باوراننده مدّعی نویسنده را به مدّعی خواننده تبدیل می‌کند و خواننده را به وضع ذهنی—روانی‌ای می‌رساند که در آن دیگر به نویسنده هیچ اتکالی نخواهد داشت.

۴) نویسنده کاملاً به عقلانیت گفتاری (یا نوشتاری) التزام داشته باشد، به این معنا که در گفته (یا نوشته‌اش اثری از ابهام، ایهام، غموض و دشوارگویی (یا نویسی)، درازه‌گویی (همان اطناب مُملّ)، کوتاه‌نویسی (همان ایجاز مُخَلّ) دیده نشود. این پنج عیب صرف وقت، نیرو

و استعداد فراوانی را بر خواننده تحمیل می‌کنند و در نتیجه، نه مصلحت‌اندیشانه‌اند و نه اخلاقی. (با تأسف بسیار، باید قبول کرد که در نزد بسیاری از ما بهره‌گیری از ابهام، ایهام و غموض نشانه علم و فضل، آکادمیک بودن، استادی، صاحب‌نظر بودن، روشنفکری و دوری از صفوف عوام‌الناس تلقی و قلمداد می‌شود.) کوتاه سخن آنکه نویسنده اگر از فصاحت و شیوایی سخن بهره ندارد، لااقل، از بلاغت و رسایی سخن بی‌بهره نباشد.

التزام به این چهار ملاک، البته، گزینش بهینه را، برای ترجمه، دشوار می‌کند؛ ولی، ظاهراً از این دشواری گریز و گزیری نیست.

در پاسخ به پرسش سوم، باید گفت که علاوه بر شروط لازم برای صحت و دقت هر نوع ترجمه، که نیازی به تکرار آنها نیست، ترجمه آثار فلسفی دو شرط دیگر نیز لازم دارد.

۱) در فلسفه، برخلاف ریاضیات و منطق و برخلاف علوم تجربی طبیعی و تا اندازه‌ای برخلاف علوم تجربی انسانی، مصطلحات خاص تثبیت نشده‌اند. من باب مثال، در ترجمه متون فیزیک همیشه در برابر اصطلاح فیزیکی «force» از معادل «نیرو»، و نه هیچ واژه دیگری، استفاده می‌کنید و واژه «نیرو» را، نیز، فقط در برابر لفظ «force» به کار می‌برید. نه در برابر «force» از الفاظ «نیرومندی»، «قوه»، «قدرت»، و «توان» سود می‌جوید و نه از لفظ «نیرو» به‌عنوان معادل «strength»، «power»، «energy»، «might» و «potency» بهره می‌برید. به تعبیری، نوعی تناظر یک‌به‌یک میان «force» و «نیرو» برقرار است. اما، در فلسفه وضع کاملاً فرق می‌کند. در اینجا، در برابر اصطلاح «subjective» از معادل «شخصی» استفاده می‌کنید، ولی از معادل‌های «ذهنی»، «درونی»، «انفسی» و «درون‌آخته» نیز استفاده می‌کنید. از سوی دیگر، واژه «شخصی» را نه فقط به‌عنوان معادل «subjective» به کار می‌برید، بل، به‌عنوان معادل «personal»، «distinctive»، «characteristic»، «individual» و «particular» نیز به کار می‌برید و این بدین معنا است که تناظر یک‌به‌یک میان «subjective» و «شخصی» برقرار نیست. باید توجه داشت که در اینجا، نزاع نزاع لفظی نیست؛ واقعیت این است که فیلسوفان از «subjective» معنای واحد و مشترک و ثابتی اراده نمی‌کنند و، بنابراین، به هنگام ترجمه اثری فلسفی مترجم باید کندوکاو کند در اینکه نویسنده این لفظ را به چه معنایی به کار برده است و خودش معادلی فارسی که بهتر از هر معادل دیگر همان معنا را می‌رساند به کار ببرد. ناگفته پیداست که این داستان در باب همه اصطلاحات خاص فلسفی عیناً قابل تکرار است. رجوع به هر واژه‌نامه فلسفی روشن می‌کند که تقریباً هیچ اصطلاح فلسفی‌ای نیست که فقط یک معنا داشته باشد.

۲) در علوم تجربی سنگ محکی که از آن برای رد یا قبول، نفی و اثبات، انکار و تأیید، تضعیف و تقویت، جرح و تعدیل، حک و اصلاح آراء و نظرات استفاده می‌شود، حس تجربه و

استقراست. از این رو عالمان این علوم همواره باید گوش به زنگ و مترصد و مراقب واقعیات حسی و تجربی باشند، چراکه بوته آزمایش آراء و نظراتشان همین واقعیات اند، یعنی همین واقعیات، بالمآل، شکست یا موفقیت آنان را رقم می‌زنند. اما، فلاسفه با تأمل، تفکر و تعقل سروکار دارند، نه با حس و تجربه، و این بدین معنا است که در اختلاف نظری که دو فیلسوف با یکدیگر دارند رجوع به جهان خارج، طبیعت، یا عالم حس و تجربه گری از کار نمی‌گشاید و نزاع را فیصله نمی‌دهد و حق و باطل را روشن نمی‌کند. عالم حس و تجربه، در این نزاع، ساکت و صامت است و قدرت داوری و حکمیت ندارد. پس شکست یا موفقیت یک فیلسوف را چگونه می‌توان معلوم کرد؟ پاسخ این است که از این راه که ببینیم که از مخالفان خود ضعیف‌تر است یا قوی‌تر؛ و این ضعف یا قوت فقط از طریق مقایسه دلیل او بر مدعایش با ادله مخالفانش بر مدعیاتشان معلوم می‌شود. در فلسفه، آراء و نظرات خود را بر جهان خارج عرضه نمی‌کنند تا این جهان معلوم کند که «چه قبول

افتد و که در نظر آید»، بل، خود را بر یکدیگر عرضه می‌کنند، یا به تعبیر درست‌تر، خود را به مصاف یکدیگر می‌برند. رأی و نظری که در این معارضه، بر رقیب غلبه کند موفق و پیروز تلقی می‌شود و این موفقیت و پیروزی به نام این رأی و نظر ثبت است مادام که در مصاف با رأی و نظر دیگری مغلوب نشده باشد، چون، در معرکه آرای فلسفی، مدام حریفان جدیدی از راه می‌رسند و مبارز می‌طلبند. بنابراین، موفقیت‌ها و پیروزی‌ها، نیز، همه، «تا اطلاع ثانوی» (ad hoc) اند. غرضم از ذکر این نکته این است که،

در متون فلسفی، نویسندگان همیشه ناظر به سخنان مخالفانشان سخن می‌گویند و قصد دارند که با نیروی استدلال و قوت برهان خود، رأی و نظر خود را بر کرسی قبول بنشانند و، از این جهت، تشخیص اینکه این مخالفان کیان‌اند در فهم سخنان نویسندگان تأثیر قطعی و جانشین‌ناپذیر دارد. از این رو، اگر استنباط مترجم این است که بیشتر خوانندگان این مخالفان را نمی‌شناسند و آراء و نظراتشان را نمی‌دانند باید به طریقی، این معرفت را در اختیارشان بگذارد.

از این دو شرط افزوده، شرط اول به ایضاح تصورات و مفاهیم فلسفی راجع است و شرط

دوم به ایضاح تصدیقات و گزاره‌ها و مدعیات و ادله فلسفی. ❁

در اختلاف نظری که دو  
فیلسوف با یکدیگر دارند  
رجوع به جهان خارج،  
طبیعت، یا عالم حس و  
تجربه گری از کار  
نمی‌گشاید و نزاع را فیصله  
نمی‌دهد و حق و باطل را  
روشن نمی‌کند.